

مختصری درباره دیوید استوری

از میان موفق‌ترین درام‌نویسان تازه‌انگلیسی، دیوید استوری (۱۹۳۳-) را می‌توان نام برد. استوری کار خود را با رمان‌نویسی آغاز کرد و در ۱۹۶۷ با نمایشنامه‌ی بازگشت آرنولد میدلتن به درام‌نویسی رو آورد. از آن پس نمایشنامه‌های جشن (۱۹۶۹)، مقاطعه‌کار (۱۹۷۰)، منزلگاه (۱۹۷۰)، اتاق تعویض (۱۹۷۱)، مزرعه (۱۹۷۳) و طبقه‌ی زندگی (۱۹۷۴) را نوشت. نمایشنامه‌های استوری از نظر سبک و واقع‌گرایی ظاهری و نیز از نظر فقدان معنایی روشن و دقیق شباهت دوری با آثار پینتر و چخوف دارند، اما آن تهدید نهفته در پس‌آثار پینتر را ندارند. استوری بیش از هر چیز با انواع گوناگون از خودبیگانگی دل‌مشغول است: بیگانگی طبقه از طبقه‌ی خود، فرد از فرد، انسان از خویشتن، واقعیت از آرمان و... این اشکال گوناگون از خودبیگانگی را شاید بتوان به‌طور کامل در نمایشنامه منزلگاه (خانه) یافت. این نمایشنامه در یک تیمارستان اتفاق می‌افتد که در آن چهار شخصیت از طریق صحبت‌های عادی و اتفاقی خود به مصداق کنایه‌دار نام نمایشنامه اشاره می‌کنند که ممکن است معنای وطن، محل سکونت یا احساس تعلق را نیز در بر داشته باشد. استوری این معانی را همچنین با اعمال واقعی در صحنه مورد تأکید قرار می‌دهد... شاید در میان نویسندگان عصر ما هیچ‌کس به اندازه استوری موقعیت‌های واقعی زندگی را چنین با جزئیات به صحنه نکشاده و تا به این حد از

آن‌ها برای نشان دادن انسان نوین و قراردادهای اجتماعی استفاده نکرده است.

برگرفته از کتاب تاریخ تئاتر جهان، جلد سوم
نوشته اسکارگ. براکت، ترجمه هوشنگ آزادی‌ور، چاپ اول، ۱۳۷۶،
نشر مروارید، ص. ۳۰۳

دیوید استوری، پسریک معدنچی، در سال ۱۹۳۳ در یورکشایر به دنیا آمد و در مدرسه هنر اسلید درس خواند. اولین و موفق‌ترین رمانش، این زندگی ورزشی در سال ۱۹۶۰ چاپ شد و جایزه آمریکایی قصه مک‌میلان را برد. پرواز به کامدن، همان سال چاپ شد و دو جایزه برد. ردکلیف در ۱۹۶۳ آمد. فیلم‌نامه‌ای بر اساس این زندگی ورزشی نوشت و چندین فیلم برای تلویزیون نوشت و کارگردانی کرد. در سال ۱۹۷۱، جایزه اولین دوره نویسنده سال را از طرف باشگاه بریتانیای کبیر ربود.

ترجمه شده از مقدمه نمایشنامه، با تلخیص

پرده اول صحنه اول

به جز میز فلزی مدوری که در سمت چپ صحنه به طور نامحسوسی کج قرار داده شده و دو صندلی فلزی صحنه خالی است.^۱ هری از سمت راست صحنه وارد می شود. مردی میان سال است، چهل و چندساله. کت و شلواوری اسپرت پوشیده، احتمالاً از پارچه پیچازی، با کلاهی برانزده که پس از نگاه رضایت آمیزی که به اطراف می اندازد آن را از سر برمی دارد و روی میز، کنار یک جفت دستکش چرمی خوش دوخت و روزنامه ای تاشده می گذارد. شانه هایش را به عقب فشار می دهد، گردشش را شل می کند و خلاصه خودش را آسوده می سازد. آرام می گیرد. نگاهی به ساعتش می اندازد. تکانش می دهد تا مطمئن شود کار می کند. درحالی که دوروبر را نگاه می کند، آن را به آرامی کوک می کند.

دوباره گردشش را صاف می کند. خم می شود و نخ را که روی پاچه شلوارش است، فوت می کند. بدون اینکه دولا شود، کفش هایش را وارسی می کند. سینه اش را صاف می کند، دست هایش را زیر بغلش می زند و خیره می شود. گیج است. سرش را به آرامی به علامت تأیید تکان می دهد. نیم لبخندی بر لب دارد.

۱. در اجرای رویال کورت لوازم صحنه این گونه بودند: در سمت راست صحنه چوب پرچم سفید، بالای صحنه بالکنی کم ارتفاع که با پله ای به وسط صحنه می رسد و نرده ای سمت چپ صحنه.

جک هری!

[جک از طرف دیگر آمده است، طرف چپ صحنه. همان جور لباس پوشیده، ولی کمی شیک‌تر: دستمالی به جیب بالای کت و کلاه شاپویی که آن را یک‌وری بر سر گذاشته. همچنین عصای ساده و محکم و نسبتاً باکلاسی در دست دارد.]

هری جک.

جک خیلی وقته اینجاایی؟

هری نه. نه.

جک اشکالی نداره؟

هری نه، اصلاً.

[جک می‌نشیند. پاهایش را دراز می‌کند و احساس آسودگی اش را از این کار نشان می‌دهد.]

جک خوشحالم که دوباره خورشید رو می‌بینم.

هری خیلی.

جک به چند روزی افتاده بودم.

هری اُه، عزیزم.

جک سرد بود. تو تخت.

هری اُه، عزیزم. هنوزم... قدر آسایشو می‌دونی.

جک چی؟... حق با توئه. هنوزم... بیرون بودن باعث خوشحالیه.

هری اینه.

جک اشکال نداره؟

هری در خدمتیم.

[جک روزنامه را برمی‌دارد. بدون اینکه بازش کند به آن نگاه می‌کند.]

جک مرده شور خیرِ بدو بیرن.

هری بله.

جک تعجیبی نداره.